

که ایران و بیج (۱) همان اتروپاتن (۲) (آذربایجان) است . در آن صورت فرضیه‌ای که با قرب احتمال صحیح میدانستیم تا حدی بطور وضوح تأیید میشد : و آن فرضیه چنین بود که مذهبی در اقصی نقطه شمال غربی ایران سرچشمه گرفت ولی در اقصی نقطه شمال شرقی به نخستین پیروزی خود نائل گشت . اگر دلیلی لازم شود برای اینکه بگوئیم انبیاء و رسل در موطن اصلی خود اکثر اوقات فاقد عزت و احترامند تاریخ اسلام دلیل ماست و بخوبی ممکن است گفته شود بلخ برای کیش زردشتی بمنزله مدینه برای شریعت اسلام بوده است .

بعد از عصر هند و ایران و عصر بدوی ایران کهن اشیگل (۳) با دقت و درایت فراوان از دوره دیگری بحث میکند که بنظر وی هزار سال قبل از میلاد مسیح آغاز میشود و آن دوره

دوره نفوذ آشوریان

نفوذ آشوریان است . این نفوذ در حجاریها و کتیبه‌های هخامنشی بطور بر جسته در برابر دیدگان همه نمایان

است و همانقسمی که اشیگل نشان داده است در بسیاری از اساطیر و افسانه‌ها و اصول عقائد که انعکاسی از اخبار و منقولات سامی و غیر آریائی است این نفوذ محسوس است . یکی از عجائب این است که در تمام ادوار تاریخ نفوذ سامی در ایران باین پایه زیاد بوده است ؛ عرب در اواخر عهد ساسانی و در عصر اسلامی ، و آرامیها در اوائل ساسانیان و در اواخر پارتها ، و آشوریان در اعصار قدیمتر نفوذ داشته‌اند و در واقع این مسئله از حقایقی است که هر اندازه درباره آن ایستادگی و پافشاری شود زیاد نیست ، زیرا مطالعات مربوط به زبان فارسی از لحاظ زبان شناسی بطور مطلق بیش از هر چیز دیگر لطمه دیده است . از نظر فقه‌اللغه بطور مطلق ، صرف قرابت ریشه زبان و نژاد بی نهایت مهمتر و معنی دارتر از

Atropatene (r) Airyana - Vaêjo (۱)

Erânische Alterthumskunde, vol. i, pp. 446-485, (۲)

"Beginn der Erânischen Selbständigkeit. Die Ältesten Berührungen mit den Semiten."

تأثیرات تماس ادبی و مذهبی است، و حال آنکه نفوذ دینی و ادبی بمراتب عمیقتر و قویتر است. زبان یونانی را در انگلستان خیلی بیش از عبری تحصیل میکنند و حال آنکه برای فهم غرض اصلی و روش سالکین مسالک اصلاح طلب آئین عیسوی در انگلستان و اسکاتلند (۱) قطع نظر از اشعار میلتون (۲)، دانستن کتاب مقدس لااقل همان اندازه لازم است که آشنائی به علوم و فنون عالیۀ لاتین و یونانی ضروری است. در ایران که نفوذ سامی از لحاظ ادبی و مذهبی نوعاً خیلی زیاد بوده است این معنی در درجهٔ اعلیٰ صادق است. اگر ضمن تهیهٔ وسائل مطالعات خود دربارهٔ سبب عقائد و افکار در ایران و ادبیات فارسی مخیر بودم بین زبانهای سامی و آریائی یکی از این دو رشته احاطهٔ کامل پیدا کنم، فقط از همین لحاظی که گفته شد بی درنگ اولی را بر میگزیدم. برای مطالعهٔ پهلوی بالضروره باید زبانهای آرامی را خوب دانست و بدون آشنائی وسیع بکتابهای عربی غیر ممکن است بتوان در باب ادبیات و عقائد و افکار ایران بعد از اسلام تحقیقاتی که مثمر ثمر باشد بعمل آورد، و حال آنکه فائدهٔ دانستن زبان سانسکریت برای هر یک از دو رشتهٔ مذکور تقریباً خیلی کم است و حتی برای تفسیر اوستا نیز استفاده از سانسکریت باید تا حدی با قید احتیاط تلقی شود و به سنت و روایات پهلوی باید توجه لازم داشت.

در پایان این فصل که صورت مقدمه دارد بهتر است ادوار مختلف تاریخ ایران را که مورد بحث قرار داده ایم خلاصه کنیم:

خلاصهٔ مطالب:

- ۱ - دورهٔ هند و ایران.
- ۲ - دورهٔ ایران کهن.
- ۳ - دورهٔ نفوذ آشوریان (هزار سال قبل از میلاد مسیح (۳)).

(۱) Milton (۲) English Puritans, Scottish Covenanters

(۳) یا حتی بیشتر از آن - رجوع شود بصفحهٔ ۳۲ همین فصل.

- ۴ - دوره مادی (۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح) .
 - ۵ - دوره پارسی باستان (هخامنشی) (۵۵۰ سال قبل از مسیح) .
 - ۶ - دوره قنرت : از حمله اسکندر تا اعاده عظمت ایران بدست ساسانیان (۳۳۰ قبل از میلاد تا ۲۲۶ بعد از میلاد) .
 - ۷ - دوره ساسانی (۲۲۶ بعد از میلاد تا ۶۵۲) .
 - ۸ - دوره اسلامی از سقوط سلسله ساسانیان تا امروز .
- توجه ما بیشتر به دوره آخر است و خواهیم دید که این دوره چندین تقسیمات مهم فرعی دارد . پیش از آنکه وارد مطلب شویم کمی بیشتر باید در خصوص ادبیات قدیم فارسی و چگونگی کشف آن و مسائل گوناگون دیگر مربوط بآن گفتگو کنیم و فصل بعد در همین مباحث خواهد بود .



فصل دوم

کشف و ترجمه کتیبه ها و اسناد ایران باستان با سائر مطالب مربوط به زبانشناسی

زبان جدید ایران ، یعنی ایران بعد از اسلام ، مدتها پیش از آنکه برای حل معمای سه زبان قدیم ایران جداً کوششی بشود ، طبعاً و بدلائل عملی مورد علاقه و مطالعه اروپا بوده است . در این فصل بطور خلاصه درباره کشف و قرائت سه زبان مزبور یعنی پارسی باستان که زبان سنگ نبشته های هخامنشی است ، و زبان اوستا ، و پهلوی که زبان کتیبه های ساسانی است بحث خواهد شد . همچنین (باید بدانیم که در اروپا) مطالعه زبان عربی بر فارسی مقدم بوده است ؛ عربی وسیله انتقال فلسفه یونان علی الخصوص فلسفه ارسطو بود و این فلسفه نخستین بار بواسطه زبان عربی در اروپای غربی بطور واضح و روشن معرفی گردید . بنابراین عربی بمراتب بیشتر از فارسی جدید توجه و علاقه علما را جلب میکرد . نخستین کسانی که عربی را بزبانهای اروپائی ترجمه کردند یهودیان و مغربیان بودند که به آئین مسیح^(۱) گرویدند و ترجمه های آنها تقریباً

مجمعی
از پیشرفت
مطالعات شرقی
در اروپا

(۱) مقدار زیادی اطلاعات جالب توجه راجع به متقدمین از مستشرقین در این

نشریه مندرج است : *Galia Orientalis of Paul Colomès* (Opera, Hambourg, 1709, pp. 1-272).

و همچنین در شرح تاریخی ممتازی که گوستاو دوگا *Gustav Dugat* بعنوان مقدمه بر تاریخ سودمندی درباره مستشرقین اروپا در قرن دوازدهم تا چهاردهم چاپ پاریس ۱۸۶۸ میلادی ، نوشته است .

Histoire des Orientalistes de l'Europe du xii au xix siècle (Paris, 1868) . نگارنده در این قسمت بسیار مرهون و مدیون او میباشم . و نیز رجوع شود به تحقیقات انتقادی ژوردن درباره زمان و مأخذ (بقیه باورقی در صفحه ۶۳)

در اوائل قرن دوازدهم میلادی تهیه شد . طولی نکشید که بعد از آنها

مترجمینی از اهل اروپا از قبیل ژرار (۱) از ایالت کرمونا

(۲) (در ایتالیا) (متولد ۱۱۱۴ میلادی) اینکار را دنبال

کردند و البرتوس مگنوس (۳) (متولد ۱۱۹۳ میلادی)

که ملبس به لباس عربی بود تعالیم ارسطو را از روی

آثار فارابی و ابن سینا و غزالی تشریح و تفسیر مینمود ؛ مایکل اسکات (۴)

که ظاهراً زبان عربی را بسال ۱۲۱۷ میلادی در تولدو (۵) آموخته بود

یکی دیگر از آنهاست . راجریکن (۶) و ریموندل (۷) (قرن سیزدهم)

اهمیت تحصیل السنه شرقی را برای مطالعات فلسفی و علمی

تذکر دادند . در سال ۱۳۱۲ - ۱۳۱۱ میلادی پاپ

کلیمنت (۸) پنجم فرمان داد که باید کرسیهای استادی

السنه عبری و کلدانی و عربی در رم و پاریس و بولونیا (۹) و اکسفورد

و سالامانکا (۱۰) تاسیس شود و تدریس این السنه بزودی (۱۳۲۵ میلادی)

از طرف کلیسا تحت نظارت شدید قرار گرفت مبادا

مذهب ارتودوکس که یکی از فرق مسیحیت است در

مخاطره افتد . قرار شد در هر يك از این پنج شهر که

کرسی نشین علم بود دو استاد از طرف دولت یا کلیسا

حقوق بگیرند و از کتابهای عمده ای که بزبانهای مزبور نوشته شده است

قرن
دوازدهم
مسیحی

قرن سیزدهم
مسیحی

قرن
چهاردهم
مسیحی

بقیه یاورقی از صفحه ۶۲

ترجمه های لاتینی ارسطو و تفاسیر یونانی یا عربی که مورد استفاده علماء اسکولاستیک (فلسفه و الهیات در قرون وسطی) واقع شده است :

M. Jourdain, Recherches critiques sur l'âge et l'origine des traductions latines d'Aristote et sur les commentaires grecs ou arabes employés par les docteurs scolastiques.

- Albertus Magnus (۳) Cremona (۲) Gerard (۱)
- Roger Bacon (۶) Toledo (۵) Michael Scot (۴)
- Pope Clement V (۸) Raymond Lull (۷)
- Salamanca (۱۰) Bologna (۹)

ترجمه‌های صحیحی بزبان لاتین آماده سازند و شاگردان خود را طوری تربیت کنند که بتوانند بمنظور تبلیغات مذهبی بخوبی ترجمه‌ها را بیان نمایند .

لکن ظاهراً این پیشنهاد های قابل تمجید زیاد در وهله نخست پیشرفت نکرد و تا سال ۱۵۳۰ میلادی که کلژ دو فرانس (۱) از طرف فرانسیس پنجم تأسیس شد کار مهمی در حقیقت در راه پیشرفت تحصیل زبان عربی صورت نگرفت و در سال ۱۲۷۴ میلادی ارمگان (۲) از دانشگاه من پلیه (۳) قسمتهائی از آثار ابن سینا و ابن رشد را به زبان لاتین ترجمه کرده بود .

قرن
شانزدهم
مسیحی

اما بعقیده دوگا (۴) نخستین شرق شناس فرانسوی را میتوان گیوم پستل (۵) دانست که از دانشمندان بزرگ و جهانگرد بوده است . و علی الظاهر نخستین کسی است که باعث شده است حروف عربی برای مطبوعه تهیه شود . در سال ۱۵۸۷ میلادی هانری سوم يك کرسی عربی در کلژ دو فرانس تأسیس نمود و چند سال بعد سواری دو برو (۶) که میگویند دارای ذوقی لطیف در ادبیات شرق بود و بعداً حروف بسیار ممتاز مطبوعه را

Collège de France (۱) Armegand (۲)

Montpellier Gallia Orientalis (۳) نخستین شرح احوالی که در

داده شده است همین است . مؤلف میگوید : (ترجمه از لاتین) « از میان اهالی گل نخستین کسی که زبانهای شرقی را از سال ۱۲۰۰ باینطرف مورد مطالعه قرار داده است و من میشناسم Armegandus of Belasius میباشد که دکتر در طب بوده است و در زمان سلطنت فیلیپ پسر لودویگ موسوم به مقدس زندگی میکرده است » .

یادداشت مترجم : در ایام رومیها خاک امروز فرانسه و قسمت علیای ایتالیا

را بزبان فرانسه گل و بانگلیسی گال و به لاتین گالیا مینامیدند .

M. Dugat (۴) Guillaume Postel (۵)

Savary de Brèves (۶)

که در شرق حاکمی شده بود پاریس آورد، سفارت کبرای فرانسه در قسطنطنیه منصوب شد. پس از مرگ وی این حروف (عربی و سریانی و فارسی و ارمنی و حبشی) با نسخه های خطی و عربی و ترکی و فارسی و سریانی او از طرف لوئی سیزدهم (با کمک مالی روحانیون) خریده شد و به مالکیت چاپخانه سلطنتی درآمد.

مطالعات شرق شناسی در اروپا از قرن هفدهم پیشرفت کامل حاصل

کرد و از آن تاریخ به بعد این رشته همواره رو به توسعه و ترقی بوده

است. در همین قرن از طرف سر تامس ادمز (۱) و اسقف

قرن هفدهم اعظم لاد (۲) دو کرسی عربی یکی در کمبریج (در ۱۶۳۲

میلادی) و دیگری در اکسفورد (بتاریخ ۱۶۳۶ میلادی) به ترتیب

ایجاد گردید. کرسی اکسفورد به دانشمند نامدار پاکاک (۳) و کرسی

کمبریج به ابراهام وهیلاک (۴) که از حیث شهرت و مقام علمی با او برابر

بود واگذار گردید. وهیلاک در عین تدریس عربی و انگلوساکسن ریاست

کتابخانه دانشگاه را نیز برعهده داشت. در میان شاگردان او دانشمند

معروف تامس هاید (۵) بود که بعداً باستادی السنه عبری و عربی در اکسفورد

رسید. کتابی که تامس هاید در موضوع تاریخ آئین

تامس هاید ایرانیان باستان و یارتهها و مادیها نوشته و بتاریخ ۱۷۰۰

میلادی کمی بیشتر از یکسال پیش از درگذشت (۶) وی چاپ شده است

Sir Thomas Adams (۱)

وفات او بسال ۱۵۸۱ میلادی در سن ۹۵ یا ۹۶ سالگی بوده است.

رجوع شود به: Gallia Orientalis, pp. 59-66

Archbishop laud (۲)

Thomas Hyde (۵) Abraham Wheelock (۴) Pococke (۳)

۶ - در ۱۸ فوریه ۱۷۰۲ میلادی پس از استعفای از ریاست کتابخانه بودلین

Bodleian وفات یافت و تاریخ استعفای او آوریل ۱۷۰۱ بوده است. در اینجا

به چاپ دوم کتاب وی که در سال ۱۷۶۰ میلادی منتشر گردیده رجوع شده است:

Veterum Persarum Religionis Historia

نشان میدهد که در پایان قرن هفدهم مقام علم در این موضوع به پایه رفیعی رسیده بود. و در حقیقت تا انتشار کتاب خاطرات آنکتیل دوپرون (۱) (۱۷۷۱ - ۱۷۶۳ مسیحی) که از لحاظ اهمیت در حکم مبدأ یکی از ادوار تاریخ محسوب میشود و ما بزودی در باب آن سخن خواهیم گفت کتاب تامس هاید (۲) معرف و مشخص سطح بلند و جایگاه شامخ این علم در آن تاریخ بوده است.

بنابر این اگر مختصری درباره نظر تامس هاید بیان شود شاید برای شروع این تحقیق بی مناسبت نباشد زیرا جدیدیت و پشت کار و فضل و معرفت و زباندانی وی توأم با تسهیلاتی که بسبب داشتن ریاست کتابخانه بودلین (۳) برای او فراهم بود موجب شد تا آنجا که با وسائل و اطلاعات موجوده آن زمان مقدر بود کتابی جامع و کامل در موضوع آئین ایران باستان بپردازد. هاید نه تنها از آثار اسلاف خود استفاده نمود بلکه از مقداری کتب خطی نیز توشه گرفت.

منظور از آثار پیشینیان این گونه کتب و رسالات است: کتاب بازنابی دو بریسون در خصوص امپراطوری ایرانیان در سه جلد (چاپ پاریس ۱۶۰۶ میلادی) (۴) که مبنای آن کلاً اظهارات مصنفین یونانی و لاتینی است کتاب هنری لرد درباره کیش پارسیان (۱۶۳۰) (۵)؛ کتاب

(۱) Bodleian (۲) Thomas Hyde (۳) Anquetil du Perron

(۴) Barnaby de Brisson, De Regio Persarum Principatu

Lybri Tres (Paris, 1606).

(۵) Henry Lord, s Religion of the Parsees. عنوان کامل این

رساله (که شامل پنجاه و سه صفحه است) چنین است: کیش پارسیان بنا بر آنچه در یکی از کتابهای خودشان در طرز عبادت بخط فارسی نوشته شده است و خود آنها زند و اوستا مینامند. تشریفات خرافی که میان آنها مرسوم است بالاخص آتش پرستی که نوعی از بت پرستی است در آنجا شرح داده شده است. منبع اطلاعات مؤلف این رساله یکی از پارسیان سورت Surat است که مدتی مدید در خدمت کمپانی بسر برده و در نتیجه زبان انگلیسی را بحد (بقیه پاورقی در صفحه ۶۷)

سانسون (۱۶۸۳) (۱) درباره وضع کنونی ایران؛ پدرو تگزیرا (۱۶۰۴) (۲)؛
 پرگابریل دوشینون (۱۶۵۰-۱۶۰۸) (۳)؛ تاورنیه (۴) (۱۶۲۹-۱۶۷۵)؛
 التاریوس (۵) (۱۶۳۸-۱۶۳۷)؛ تونو (۱۶۶۷-۱۶۶۴) (۶)؛ شاردن
 (۱۶۷۷-۱۶۶۵) (۷)؛ پتی دولاکروا (۱۶۷۶-۱۶۷۴) (۸) و سموئل
 فلاور (۱۶۶۷) (۹). نسخه‌های خطی بزبان عربی و فارسی و ترکی و عبری
 و سریانی بوده و با مهارتی که درخور ستایش است مورد استفاده هاید
 قرار گرفته است. برای تکمیل مطالبی که بدین طریق جمع آوری
 گردید درپاره‌ای موارد نیز اطلاعاتی زبانی توسط دوستان خود از پارسیان
 هندوستان بدست آورده است. اجمالاً اثر وی یادگاری است عظیم از علم
 و فضیلت و عجیب‌تر آنکه این کتاب هنگامی نوشته شده است که وسائل
 کار و تسهیلات لازم برای این قبیل تحقیقات بسیار قلیل بوده است؛ و در
 بعض موارد به نیروی فراست و درایت اکتشافاتی را پیش بینی کرده که
 مدتها بعد تأیید شده است. هاید نام ماد را در حروف عربی «ماه» که
 جزء اول پاره‌ای اسماء بلاد است تشخیص داد (رجوع شود بصفحه ۴۲۴
 کتاب وی). هاید میدانست که بین زردشتیان ایران لهجه‌ای خاص بنام
 «گبری» وجود دارد (صفحات ۳۶۴ و ۴۲۹ همان کتاب). هاید فرقه
 حروفیه را همان طریقه مانوی میشناخت که بصورت تازه‌ای درآمده و از
 نو جان گرفته بود (صفحه ۲۸۳). هاید شاهنامه را از روی ترجمه عربی

بقیه یاورقی از صفحه ۶۶

متوسطی فرا گرفته بود. اطلاعاتی که درباره اصول عقاید کیش زردشتی در این
 کتاب فراهم آمده اندک و ناچیز و از مندرجات اوستا حتی بطور غیر مستقیم هم در
 آنجا خبری نیست.

Sanson, De hodierno Statu Persiae, 1683 (۱)

Père Gabriel de Chinon (۳) Pedro Texeira (۲)

Olearius (۵) Tavernier (۴)

Chardin (۷) Thevenot (۶)

Petits de la Croix (۸)

Samuel Flower (۹)

بنداری که نادر است آزادانه مورد استفاده قرار داد و با خط باصطلاح زند (۱) و سایر آثار پارسی مانند زردشت نامه و صد در (که کاملاً به لاتین ترجمه نموده است) و ترجمه فارسی کتاب ارداویرافنامه آشنائی داشت .

از طرف دیگر زبان اوستا و پهلوی را بهیچوجه نمیدانست و در فهم کلمه زند اوستا یا زند و اوستا بکلی اشتباه کرد و خواست ثابت نماید که کتیبه‌های پارسی باستان ابدأ خط نیست بلکه صرفاً جزء

تزیینات ساختمان است . انکتیل دوپرون در پایان گفتار مقدماتی خود (۲) برای اثبات اشتباه هاید درباره زبان اوستا تلاش میکند . میگوید سراسر کتاب هاید خط زند فقط سرپوشی برای جمله های فارسی است که از نوشته های فارسی متأخر نقل شده است . و دلیل هم

هاید از
هیچیک از سه
زبان قدیم
ایران اطلاعی
نداشت

لازم نیست زیرا هاید نسخه ای از یک قسمت اوستارا در تصرف خود داشت و نسخه یسنا را که یک بازرگان انگلیسی موسوم به مودی (۳) در اواسط قرن هفدهم به مدرسه امانوئل در کمبریج (۴) اهدا نمود دیده بود و (۵) مسلماً اگر میتوانست این اسناد را بخواند خوانده بود ، زیرا برای

(۱) از نامه ای که سر ویلیام جونز Sir William Jones به آقای د کتر آ دوپ نوشته است و در صفحه ۶۰۲ آن کتاب نقل شده است چنین بر می آید که د کتر هاید دستور داد حروف خط زند را مخصوص کتاب او بریزند . این حروف مجموعه متمایزی است که از حروف آخرین چاپ اوستا (گلدنر Geldner) از لحاظ صنعتی و فنی بسیار زیباتر است .

(۲) Anquetil du Perron, Discours Préliminaire (pp. (۲) cccclxxxixcccxcviii) .

(۳) Moody (۴) Emmanuel College, Cambridge

(۵) رجوع شود بکتاب هاید که شرحی در تعریف و ستایش آن در فوق بیان گردید ، صفحه ۳۴۴ یائین صفحه . نسخه خطی امانوئل اکنون دارای علامت طبقه بندی 3. 2. 6. میباشد و این عبارت بانگلیسی (مفلوط) در آنجا نوشته شده (بقیه پاورقی در صفحه ۶۹)

مقصود او اهمیت بسیار داشت . با وقوفی که باین خط داشت و حتی این خط را در کتاب خودش هم بکار برده بود معلوم می شود از زبان آن چیزی نمی فهمیده است . عنوان کتاب مقدس زردشتیان را عنوانی «خارجی و مخلوط» میداند و میگوید هر کب است از لفظ عربی «زند» (که آلتی است برای آتش افروزی) و لفظ عبرانی و کلدانی «اشتا» که آتش است (رجوع شود به کتابی که شرحی در تعریف آن گفته شد ، صفحه ۳۳۵ بعد) . بالاخره کتیبه های پارسی باستان را ناچیز و بی اهمیت تلقی میکند و جز از لحاظ حس کنجکاوی که برانگیخته است (صفحه ۴۵۶) قابل توجه نمیداند و با صراحت و قطعیت هر چه بیشتر اظهارمیدارد که نه فرس قدیم (صفحه ۵۴۷) و نه کتیبه است بلکه نقوشی است که از دماغ خیالباف معماری تراوش کرده (صفحه ۵۵۶ - ۵۵۷) (و بر لوح سنگ طرح ریزی و نقر شده است) . بهمین طریق در مورد کتیبه های پهلوی نقش رجب نیز که مجاور آنجاست منکر وجود هرگونه خط فارسی است . درباره « شماره های يك و چهار » (پهلوی ساسانی) بالصراحه میگوید : « این خطوط نمی تواند پارسی باستان باشد زیرا با کتابهای قدیمی که در تصرف خود دارم یکی متفاوت است » (صفحه ۵۴۸) .

این بود میزان اطلاعات در سال ۱۷۵۴ مسیحی و با اینکه چندین

بقیه پاورقی از صفحه ۶۸

است : « این کتاب 'اجسنی' است و بزبان 'جن ویستا' نوشته شده و در مذاهب پارسیان قدیم است . » یادداشت دیگری هم بزبان آلمانی روی ورقه جداگانه دیده می شود که کتاب را نسخه ناقص یسنا معرفی میکند که تا فصل اول قسمت دوم (وستر گارد Westergaard) بیشتر ندارد و ربع آخر را هم فاقد است . گرچه تاریخی روی نسخه دیده نمی شود تصور میرود متعلق بقرن هفدهم باشد و با اینکه نسخه کهنه نیست از روی نسخه خوبی بدقت استنساخ شده است . زیرا با بهترین نسخ موجوده تطبیق میکند ولی با هیچکدام کاملا مطابقت ندارد . املائی کلمات همه جا یکسان نوشته شده و تغییر نکرده است و این نکته از نظر انتقاد مهم است زیرا نسخه مستقلی است .

نسخه جدید خطی اوستا را بانگلستان آوردند پیشرفت بیشتری برای فهم اوستا حاصل نشد و یکی از نسخه‌ها نسخه وندیداد بود که جرج بوچیر (باباوچر) (۱) از پارسیان هند در سال ۱۷۱۸ میلادی بدست آورد و در سال ۱۷۲۳ ریچارد کاب (۲) بانگلستان برد و بکتابخانه بودلین (۳) تقدیم نمود. این نسخه هنوز در همان کتابخانه باین علامت و شماره

آنکتیل
دوپرون (۴) فریزر (۵) درسورت (۶) خریداری نمود و هرچه کوشش کرد که دستوران زردشتی زبانهای اوستا و پهلوی را با و بیاموزند نتوانست آنها را باینکار ترغیب نماید و کوشش او بیفایده بود. اما در همان سال عکس چهار ورق از نسخه خطی وندیداد متعلق به کتابخانه بودلین بدست یک جوان فرانسوی افتاد که در آن تاریخ سن او از بیست سال خیلی بیشتر نبود، و آن جوان با شور و علاقه‌ای که خاص فرانسویان است بی‌درنگ تصمیم گرفت کلید اسرار نهانی یکی از ادیان باستانی دنیای قدیم را از چنگ دستوران بد گمان بر باید و اصول عقائد زردشتی را از روی خود کتاب آسمانی قدیم نه باعتبار اقوال نویسندگان غیر زردشتی و حتی پارسیان جدید بدان‌شمندان جهان عرضه نماید و این سربلندی و افتخار را برای کشور خود بدست آورد. شوق و شتاب او در این کار باندازه‌ای بود که در انتظار کمک مادی نشست. و با اینکه باو اطمینان داده بودند برای سفر وی به هندوستان مساعدت مالی بکنند تأمل را جائز ندانست و از روی بی‌حوصلگی بعنوان داوطلب سرباز عادی در کمپانی هند شرقی نام نوشت و بحدی در تصمیم خود راسخ و جازم بود که علی‌رغم همه مشکلات و پیش آمدهای یأس‌آور و رنج و محنت و ناخوشی و مخالفتها و مخاطرات دریا و جنگ مدت هفت

George Bouchier or Bowcher (۱)

Bodleian (۳) Richard Cobbe (۲)

Surat (۶) Frazer (۵) Anquetil du Perron (۴)

سال و نیم پایداری و استقامت نمود تا آنکه در تاریخ ۱۵ مارس ۱۷۶۲ مسیحی از سفر طولانی پر حادثه خود به پاریس بازگشت و نسخه های نفیس خطی خود را که میوه رنجهای باور نکردنی وی بود به کتابخانه سلطنتی (۱) تسلیم نمود. سپس نه سال دیگر هم ساکت و آرام رنج برد تا سرانجام در سال ۱۷۷۱ مسیحی حاصل نهائی زحمات خود را با اطمینان خاطر بصورت کتابی عظیم در سه جلد باین عنوان سنگین بدنی عرضه داشت: «زند - اوستا - کتاب زردشت، حاوی افکار این قانونگذار درباره روح و جسم و اخلاق - مراسم مذهبی کیشی که بنیاد نهاد و چندین نکته مهم در خصوص تاریخ قدیم ایران که از اصل زند بفرانسه ترجمه شده است با حواشی و تعلیقات مربوطه برای روشن شدن موضوعات. « این کتاب بمعنای اتم کلمه مبدأ يك دوره تاریخی است، یا بقول آلمانیها در حکم اکتشاف پیش آهنگی است. انکتیل دوپرون کار عظیمی را که خود بر عهده گرفته بود به نحو کامل انجام داد. معذک بسیاری از جزئیات و فروع باقی مانده بود که میبایست از طرف جانشینان وی مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد و طبعاً بسیاری مطالب ناصواب در کتاب وی دیده میشود (۲) ولی انصافاً باید بگوئیم افتخار کشفیاتی که درباره کیش و زبان زردشتیان قدیم بعمل آمد بیشتر متعلق باوست و نتایج متعدد و مهمی از لحاظ ادبیات و زبانشناسی و نثرادشناسی و فلسفی بر اثر کشفیات وی حاصل گردیده است. جای بحث جزئیات مسافرت انکتیل اینجانیست. تفصیل آن داستان با دقت بسیار در جلد اول کتاب وی نوشته شده است (صفحه ۴۷۸-۱) **حوادث سفر** و مطالبی که شرح و بسط داده شده است صرفاً جنبه شخصی **انکتیل** دارد و شاید بهتر بود حذف میشد. مطالب مزبور بقدری

(۱) Bibliothèque du Roi

(۲) رجوع شود به کتاب هاوگ درباره پارسیان تصحیح وست (چاپ سوم -

لندن - ۱۸۸۴ - صفحه ۲۴).

Haug's Essays on the Parsis edited by West (third edition, London, 1884), p. 24.

مفصل است که کتاب وی بزودی و با سانی آماجگاه تیرهای طعن و طنز قرار گرفت. جملی از مفصل آنکه انکتیل با توشه و تدارک مختصری (مرکب از چند جلد کتاب و دو پیراهن و دودستمال و دو جفت جوراب) بدون اطلاع احدی جز برادرش که بقید محرمانه او را از قصد خود واقف ساخته بود روز هفتم نوامبر ۱۷۵۴ مسیحی از پاریس آهنگ سفر نمود و با گروهائی که افراد آن بهیچوجه مطابق ذوق و سلیقه او نبودند و گاهی در کتاب خود از آنها بعبارت « این حیوانات » یاد میکند روی بمشرق نهاد و در شانزدهم باروپای شرقی رسید. در آنجا خبر شد که از طرف پادشاه پانصد لیره کمک خرج در حق او مرحمت شده است. و نیز بلیط درجه اول کشتی هندوستان برای او صادر شد. در هفتم فوریه ۱۷۵۵ مسیحی از اروپای شرقی حرکت کرد و در نهم اوت همانسال به پوندیشری (۱) رسید و فرمانده قوای آنجا گوپیل (۲) با میهمان نوازی از او پذیرائی کرد. در اینجا فوراً با موختن زبان فارسی همت گماشت و بعد بهمین زبان با دستوران زردشتی سخن میگفت. سه سال گذشت تا به سورت (۳) وارد شد (اول مه ۱۷۵۸ مسیحی) و طولی نکشید این محل بدست انگلیسها افتاد (مارس ۱۷۵۹ مسیحی). مدتی مدید این مثنوی تأخیر شد و از دنبال کردن نقشه خود بازماند زیرا علی الظاهر تا اندازه ای طبع کنجکاو او را هیچ چیزی سیرنمیکرد و برای تحقیق درباره آثار عتیقه و مذاهب و رسوم و السنه هندوستان ولعی داشت که اشباع نمیشد (دامنه نقشه اصلی او از مسائلی که مستقیماً مربوط به کیش زردشت بود خیلی فراتر میرفت).

مانع دیگر او اشکالات سیاسی آن زمان بود. بالاخره پس از چندین سرگذشت چنانکه گفتیم به سورت رسید و بی درنگ بادوتن از دستوران زردشتی که داراب و کاوس نام داشتند مربوط شد و پس از سه ماه سعی

و کوشش و معطلی ملال آور که هر چه جد و جهد نمود نسخه‌ای از وندیداد بچنگ آورد چون قصد تعدی و اخاذی داشتند شانه خالی میگردند، سرانجام نسخه‌ای را که مدعی بودند کامل است بدست آورد. چون کاملاً بلزوم رعایت احتیاط آگاه بود از دستور دیگری بنام منوچهر جی (که بدلیل اختلافات مذهبی با داراب و کاوس خلطه و آمیزش نداشت) نسخه قدیم دیگری از وندیداد بعاریت گرفت و با نسخه‌ای که قبلاً از دستور دیگر گرفته بود مقابله نمود؛ دیری نپائید که به نقص آن پی برد و دریافت که دستوران مزبور عمداً نسخه ناقص باو داده بودند. همینکه آنها را بارتکاب این خدعه محکوم و مجاب ساخت فوراً برسر لطف آمدند و در محاورات و مکالمات رانگیز تر و رایگان تر شدند. و دیگر کمتر در مقام تحمیل بودند و آثار دیگری بوی دادند از جمله داستان فارسی سنجان (که خلاصه آن در کتاب انکتیل صفحه ۳۲۴-۳۱۸) مندرج است و شرح نقل و انتقال تمام نسخه‌های وندیداد و تفسیر پهلوی آن که در هندوستان مضبوط است و این شرح از روی اصل پارسی نوشته شده و اصل پارسی مزبور را دستوری بنام اردشیر در حدود قرن چهاردهم میلادی از سیستان بهندوستان برده است، و شرح دیگری راجع بر روابط زردشتیان ایران و هند که گاهگاه برقرار و حفظ شده است.

در ۲۴ مارس ۱۷۵۹ مسیحی انکتیل ترجمه فرهنگ پهلوی بفارسی خود را بیابان رساند و پس از شش روز بترجمه وندیداد پرداخت. ترجمه وندیداد را با مقابله دو نسخه خطی که ذکرش گذشت **کتاب انکتیل** در ۱۶ ژوئن همان سال تمام کرد. سپس سخت بیمار شد و مورد حمله وحشیانه یکی از هموطنانش واقع گشت. در نتیجه این دو بیش آمد کاروی پنج ماه دچار وقفه شد. در بیستم نوامبر یکمک دستور داراب از نو شروع بکار نمود. طی این مدت انگلیسها مخصوصاً مستر اسپنسر (۱)

وستر ارسکین (۱) با کمکهای بسیار نمودند و از حمایت دوستانه درباره او دریغ نداشتند. در صفحه ۳۴۶ کتاب خود از اسپنسر ستایش بسیار کرده است. همینکه ترجمه یسنا و ویسپرد (۲) و وندیداد و بندش پهلوی و سی روزه و روایات و غیره را بیابان رساند و آتش مقدس را در آتشکده دید و دخمه ها را تماشا نمود، دوباره دچار ناخوشی گردید و از بیم اینکه مبادا حاصل گرانبهای رنجهای فراوان خود را از دست بدهد از نقشه های دیگری که برای سفر داشت منصرف شد، منجمله خیال سفر چین را هم از سر بدر کرد و با آنکه انگلستان و فرانسه با هم در جنگ بودند دوباره بانگلیسها ملتجی شد و از مساعدت آنها برخوردار گشت. در صفحه ۴۳۱ کتاب خود چنین گوید:

«انگلیسها را اگر از یک جهت بگیریم مردمی هستند سخی الطبع». از سورت (۳) با کشتی عازم بمبئی گردید و در آنجا پس از یک ماه توقف با نسخه های نفیس خطی خود (که عدد آن ۱۸۰ و صورت جزء آن در صفحات ۵۴۱ - ۵۲۹ جلد اول کتاب وی مسطور است) با کشتی بریستول (۴) در ۲۸ آوریل ۱۷۶۱ مسیحی حرکت نمود و در ۱۷ نوامبر همان سال وارد پرتسموث (۵) شد. در آنجا با کمال ناخشنودی و اکراه ناگزیر شد نسخه های خطی را در گمرک بگذارد و خود او را با سایر اسراء فرانسوی به ویکهم (۶) گسیل داشتند. چون انکتیل جزء اسراء جنگ بشمار نمیرفت (و تحت حمایت انگلیسها بود) بزودی اجازه دادند بفرانسه برود و با تمام اشتیاقی که پس از این غیبت طولانی بدیدار وطن هألوف و از همد بالاتر بحفظ اسناد گرانبهای خود داشت که با آنها همه رنج و سختی بیجنگ آورده و تمام اوقات در اندیشه آن اسناد بود معذک تا زمانی که از اکسفورد باختصار دیدنی نکرد و نسخه های خطی اوستارا

Surat (۳) Vispered (۲) Mr. Erskine (۱)
Wickham (۶) Portsmouth (۵) Bristol (۴)

که در آنجا مضبوط است با شتاب از نظر نگذرانند از انگلستان خارج نشد. در صفحه ۴۵۴ کتاب خود چنین گوید:

«بی‌پرده اعلام داشتم که تا کسفورد را ببینم از انگلستان نخواهم رفت زیرا برخلاف حقوق بشر مرا در آن کشور باسارت نگاهداشتند. آرزوی من این بود که نسخه‌های خطی خود را با نسخه‌های خطی آن دانشگاه نامی مقابله کنم اما علل دیگری مرا تقریباً ناگزیر ساخت از راه انگلستان باروپا بازگردم، ولی نمی‌توانم گفت آرزوی مقابله نسخ خطی مزید بر علت‌ها نبوده و یا در این تصمیم تأثیر کمی داشته است.» با معرفی نامه‌های خوبی که انکتیل در دست داشت در تاریخ ۱۷ ژانویه ۱۷۶۲ مسیحی وارد اکسفورد شد و پس از دو روز توقف از راه ویکهم (۱) و پرتسموث و لندن به گریوسند (۲) بازگشت. از آنجا در چهاردهم فوریه آهنگ استند (۳) نمود و سرانجام در چهاردهم مارس ۱۷۶۲ پیاریس رسید و روز بعد بالاخره نسخه‌های خطی خود را بکتابخانه سلطنتی تسلیم کرد.

انتشار کتاب انکتیل در سال ۱۷۷۱ مسیحی بهیچوجه همه دانشمندان جهان را نسبت به خدمات بزرگ وی بعالم علم فوراً قانع نساخت. بجای کلمات حکیمانه‌ای که از فرزانه‌ای مانند زردشت انتظار داشتند، فرزانه‌ای که حتی در دوره کلاسیک (۴) افکار فلسفی و عمیق وی چنان شهرتی عظیم یافت، محققین و دانشمندان ظاهراً با مخلوطی از افسانه‌های کودکانه و عبارات خستگی‌آور و تکرار مکررات ملال‌انگیز و احکام مضحک و عجیب و غریب روبرو شدند. نو میدی عموم که در حقیقت از طرف خود

**کتاب انکتیل
چگونه استقبال
شد**

(۱) Wickham (۲) Gravesend (۳) Ostend

(۴) یادداشت مترجم: در ادوار پیشین روزی رسید که ادبیات و فنون و صنایع یونان و روم مراحل کمال را پیمود و درجه اول را حائز گشت. آن ایام را دوره کلاسیک مینامند.

انکتیل هم پیش بینی و پیشگوئی شده بود (صفحه ۲-۱) بصورتی فوق العاده
سبعانه در نامه سرویلیم جونز از فارغ التحصیلان جوان
سرویلیم
جونز
اکسفورد (۱) ظاهر گشت. این نامه که بزبان فرانسه
و بتقلید ولتر (۲) میباشد در پایان جلد چهارم (صفحه

۶۱۳ - ۵۸۳) کتاب او (طبع لندن ۱۷۹۹) چاپ شده است. تاریخ
تحریر نامه سال ۱۷۷۱ و این همان سالی است که کتاب انکتیل از چاپ
خارج شد. در این نامه از يك طرف قدرت کلام و لطف بیان و سبك
شیوای نویسنده و از طرف دیگر شدت لحن و مندرجات دور از انصاف
و اسف انگیز آن علی السویه جالب توجه است.

در کتاب انکتیل دوپرون دو چیز طبع زود رنج و دیرپسند سرویلیم
جونز را بیازرد، یکی اطالۀ کلام و اطناب عمل، دوم فقدان سبك. نکته
دیگری که آتش خشم جونز را برافروخت لحن انکتیل است که اندکی
خود پرستانه بود و باید اقرار نمود همه جا در خلال نقل حکایات و درپاره ای
افکار وی درباره مردم انگلیس علی العموم و د کترهای دانشمند اکسفورد
علی الخصوص مشهود است. این احساسات دیده خرد جونز را چنان تیره
و تار کرد که با توسل بقدرح و ذم و تهمت و ناسزا که همیشه با ذوق سلیم
سازگار نیست نه تنها انکتیل را بکلی مغلوب و مقهور ساخت بلکه اهمیت
عظیم و حتی حقیقت اکتشافات وی را مطلقاً منکر شد و حال آنکه اگر
قصور یا تقصیر انکتیل بسی شدیدتر و خطیرتر از اینها بود بشکرانه آن
اکتشافات شاید سزاوار بود چشم پوشی و بخشیده شود. چه خوب گفته
است دار مستتر آنجا که مینویسد: « زند - اوستا بسبب خطای معرف
آن گزند یافت و زردشت بخاطر انکتیل زیان دید. »

(۱) Sir William Jones سن او درین موقع تقریباً ۲۵ سال بود و باخذ
درجه B. A. (که معادل لیسانس است) نائل آمد و از طرف یونیورسیتی کالج
University College مأمور شد مطالعاتی از محل اوقاف کالج بعمل آورد و در
سن چهل و هشت سالگی در سنه ۱۷۹۴ میلادی وفات یافت. (۲) Voltaire

حقیقت امر اینکه اظهارات انکتیل درباره انگلیسها (اگر اوضاع و احوال زمان تحریر کتاب را بیاد آوریم که انگلیس و فرانسه باهم در جنگ بودند) در منتهای انصاف و اعتدال است زیرا

دفاع
از انکتیل

این شخص بچشم خود دیده بود که انگلیسها روزگار فرانسویان را تباه تر ساختند و خود او را نیز با اینکه از زندانیان جنگ نبود باسارت نگاهداشتند؛ بالعکس اظهارات انکتیل از لحاظ عزت نفس ملت انگلیس رویهمرفته بینهایت لذت بخش و دلپذیر است. گواه این معنی آنکه مستر اسپنسر (۱) را با حرارت فراوان میستاید (صفحه ۳۴۶) و برای انگلیسها نسبت بتیره بختان، هر چند از ملت خصم باشند، فتوت قائل میشود (صفحه ۴۳۱) و روح میهمان نوازی و احساسات لطیف آنها را تصدیق میکند (صفحه ۴۳۷) و قس علیهذا. و حال آنکه مطایبات و شوخیهای او با يك دو تن از دكترهای اكسفورد در حقیقت بسیار بی ضرر بوده و سوء نیت یا قصد آزار نداشته است؛ مثلاً نسبت به دكتر سوینتون (۲) گفته بود: «آن بد ذات كله كنده با آن كلاه سه گوشه پردار (یعنی با آن نخوت ناپلئونی)»، و دكتر هنت (۳) را از جهت سوء تشخیص او در هزلیات و دكتر بارتون (۴) را بسبب كبر و تفرعن و رفتار آمرانه وی مورد ریشخند و استهزاء قرار داده بود، اجمالا در كتاب انکتیل هیچ چیزی وجود نداشت که سزاوار استهزاء تلخ و سب و تعزیر سبعانه سر ویلیام جوتز (۵) باشد، چه رسد باینکه بکوشد و خدمات بزرگ مؤلف این کتاب را بعلم انکار نماید و چراغی تازه افروخته را خاموش کند، چراغی که آنهمه مسائل تاریخی و فقه اللغه و الهیات تطبیقی را بحکم تقدیر و بخلاف انتظار همه بدین سان روشن ساخته بود. قسمتی از نامه سر ویلیام جوتز بعنوان نمونه در اینجا نقل

Dr. Swinton (۲) Mr. Snencer (۱)

Sir William Jones (۵) Dr. Barton (۴) Dr. Hunt (۳)

میشود و برای نشان دادن لحن آن کافی است :

« آقا! از اینکه این نامه را شخصی بشما نوشته است که او را
نمی‌شناسید تعجب نکنید. این شخص جوهر واقعی و استعداد حقیقی
اشخاص را دوست میدارد و قدر گوهر شما را نیز میداند.

« اجازه بدهید برای اکتشافات سعادت بخش و فرخنده‌ای که
کرده‌اید بشما تبریک بگویم. چه بسا عمر عزیز خود را تلف کرده‌اید؛
دریا‌های طوفانی را در نوردیده و کوهستانهای پر برف را پیموده‌اید؛
خود را از رنگ و رو و طراوت انداخته‌اید؛ رنگ رخساری را که با
ظرافت و شیرین‌زبانی و کم‌روئی می‌گوئید سرخ و سفید بود از دست
داده‌اید؛ دردها ورنجه‌های بسیار شدیدتری را تحمل نموده‌اید و همه اینها
فقط بخاطر ادبیات و بسود کسانی بوده است که بخت و اقبال نادرالمثال
آنها یاری کرده و بشما شباهت داشته‌اند.

« دو زبان باستانی را که هیچکس در تمام اروپا نمیدانست شما
آموختید؛ میوه زحمات خود را که کتب زردشت نامدار است بفراسه
آوردید و با ترجمه دلپذیری که از این کتابها تهیه نمودید عامه مردم را
شیفته و فریفته ساختید و بمنتهای آرزوها و آمال خود رسیدید؛ شما
اکنون عضو فرهنگستان کتیبه‌های تاریخی هستید.

« ما انجمن نام‌آور ادبا و دانشمندان و هنرمندان را چنانکه باید
و شاید احترام می‌کنیم لکن بنظر ما شما شایستگی عنوان ممتازتری را
دارید... شما از کادموس^(۱) مهمتر و جهانگردی بزرگ‌ترید و مانند
وی الفبای نوین و خدایان جدیدی آورده‌اید... سخن درست بگویم
شمارا دست کم میبایست موبدهو بدان و دستور دستور آن قوم گبر میگرداند.
بطریق اولی در این مقام جدید خود فرصتی بدست می‌آوردید و آتش
بیشتری در نوشته‌های خود میافروختید.

(۱) یادداشت مترجم: کادموس Cadmus کاشف شهر طیب Thebes

و کسی است که الفبای فنیقی را بیونان آورد.

« جهانگرد، دانشمند، عتیقه شناس، قهرمان، ناسزا نویس، آیا

چه عناوینی وجود دارد که شما استحقاق آنرا نداشته باشید؟ ...»

« اما اجازه بدهید نظر ارباب قلم را در باره سفر های شما و سه

کتاب قطور شما و علم شما که با چنین مقدار قلیلی کف نفس و خویشتن

داری از آن دم زده آید و بدان بالیده و نازیده آید جداً برای شما بگویم

..... دانش را باید دوست داشت ولی همه چیز ارزش رنج دانستن را ندارد.

« سقراط روزی بساط جواهر فروشی را دید و چنین گفت: چه

بسیار چیزهائی است که من بدان احتیاجی ندارم؛ همینطور در باره آثار

دانشمندان میتوان با آواز بلند گفت چه بسا معلومات که آموختن آن

حاصلی ندارد.

« اگر شما هم اینطور فکر میکردید با استقبال مرگ نمی رفتید

و مرگ را حقیر نمی شمردید که علوم بی ثمری را برای ما تحصیل نمائید.

« اما اگر این دلایل بکلی خطا نباشد نتیجه این میشود که هدف

شما نه زیبا و نه مهم بوده است و دانشمندان اروپا بهیچوجه احتیاجی

به زند و اوستای شما نداشتند و ترجمه شما صرفاً بزبان شما تمام شده

است. هیچجده سال وقت گرانبهای خود را در این راه تلف کردید...

چه حقیر است آن شرافت و افتخاری که آنچه را هیچکس نداند شما

بدانید و بخواهید بدیگران بیاموزید! ... همه حتی معتقدند که شما

بیش از کلیه دانشمندان اروپا کلمات زند را که کلماتی ثقیل و دشوار

ویکنواخت و خسته کننده و خشن و نادرست است بذهن خود سپرده آید.

آیا شما نمیدانید که زبان هیچگونه ارزش ذاتی ندارد؟ ... وانگهی

آیا شما کاملاً اطمینان دارید که بزبانهای ایران باستان تسلط یافته آید؟

... بدتان نیاید و هرچه میخواهید تصور کنید هرگز کسی لهجه های

قدیم ایران را مادام که فقط در کتابهای موهوم زردشت باید جستجو

نمود نخواهد دانست و این کتابهایی که بوهم و تصوّر باطل کتابهای زردشت انگاشته اند پراز مکررات بیفایده است .

« لکن خواهید پرسید : آیا بمن گمان بد برده اند که خواسته ام مردم را فریب دهم ؟ ، خیر آقا ، کسی چنین سخنی نمیگوید . شما خودتان را گول زده اید »

« تا اینجا ، آقا ما از شما شکایتی دیگر نداریم جز اینکه بامید واهی ما را سرگرم و خواب کردید و زحمت و درد سر برای ما فراهم نمودید و این البته بنفسه جرم نیست . کسانی که ازین ابخره خواب آوریم دارند کارشان آسان است ، کتابی را که کسالت آوراست یا نمیخوانند یا فراموش میکنند . علاج این امر طبیعی و احتیاط هم نیکو است . »

« در باره سبک سنگین و ثقیل و بد و نازیبای شما که اکثر پرتکلف و ندره منطبق با موضوع است و هیچگاه پسندیده و مطبوع نیست سخنی گفته نخواهد شد در خصوص ختام گفتار شما سخنهای بیشتری داریم آیا زردشت شما برای اشخاص ناسپاس چه کیفی قائل است ؟ چه مقدار از ادراک او تر را این اشخاص باید بلع کنند ؟ آقای محترم ، بشما توصیه میشود جرعه ای از این مایع مقدس و مطهر را که مایه صفای نفس است نوش جان فرمائید »

« آقا ، ما بشناسائی دکتر هنت (۱) مقتخریم و بمقام شامخ وی مباحثات میکنیم و وجود او را گرامی و محترم می شماریم . او هیچکس را فریب نمیدهد . او هرگز بما نکفته است ، بشما هم نمی تواند گفته باشد ، که زبانه های قدیم ایران را میفهمد . او هم مثل ما یقین حاصل کرده است که هیچکس آن زبانها را تمیداند و هرگز نخواهد دانست مگر اینکه تمام تواریخ و منظومات و کتب مذهبی که بنست عمر خلیفه مسلمین و سران سپاه و امراء وی با آنهمه ولع و کین نابود گشت باز یافته شود ؛

لذا جهانگردیهائی که عارض گلگون و چهره تابانی را زرد و پژمرده کند سودی ندارد. دکتر هنت (۱) از اینکه این السنه را نمیداند در حقیقت افسوس نمیخورد و چون نادر اتفاق افتد کسی بدین پایه بقارسی جدید، یعنی بزبان سخنورانی مانند سعدی و کاشفی و نظامی معرفت یابد، این معرفت جبران آن منقصت را میکنند. در دواوین سخن سرایان مزبور نه از برسم (۲) و ننگم اثری و نه از مراسم مضحك و مسخره و افکار

Dr. Hunt (۱)

(۲) یادداشت مترجم : بنا بر تحقیقات آقای ابراهیم پور داود استاد دانشگاه تهران (رجوع شود به ادبیات مزدیسنا - پشتها - جلد اول - قسمتی از کتاب مقدس اوستا - صفحه ۵۶۰ - ۵۵۶) « این کلمه در اوستا برسمن آمده و از کلمه پرز که بمعنای بالیدن و نمو کردن است مشتق شده است و در سانسکریت بره Barh میباشد و آن عبارت از شاخه‌های بریده درختی که هر یک از آنها را در قارسی تای و در یهلوی تانک گویند. در اوستا معین نگردیده که این شاخه‌ها از چه درختی باید باشد. . . . ولی در کتب متأخرین قید شده که برسم باید از درخت انارچیده شود. این شاخه‌ها یا تای‌ها باشند و آداب و ادعیه مخصوص باکارد مخصوص که آن را برسم چین گویند بریده میشود. منتهاست که بجای برسمهای نباتی برسمهای فلزی که از برنج یا نقره ساخته می‌شود بکار می‌برند. . . . مقصود از برسم گرفتن و مدتی دعا بران خواندن همان از برای نعمت نباتات که مایه تغذیه انسان و ستوران و زینت طبیعت است سیاس بجای آوردن است. برسم را که گفتیم از شاخه‌های تر درختی است، نمونه کلیه رستی‌ها قرار داده بآن درود می‌فرستند و شکر نعمت ایزدی ادا میکنند. . . . گذشته از اوستا بواسطه خبری که از استرابون رسیده میدانیم که رسم برسم گرفتن نزد ایرانیان بسیار قدیم است. جغرافی‌دان مذکور راجع بیک آتشکده در کاتیاتوکا (در آسیای صغیر) می‌نویسد در آنجا آتشی که هرگز خاموش نمیشود نگاهداری می‌کنند و هر روز در آتشکده تقریباً یکساعت در مقابل آتش سرود می‌خوانند و یک بسته چوب در دست می‌گیرند و پرده‌ای تا به پائین چانه آویخته که لبهای آنانرا میوشاند. مقصود از بسته چوب و پرده همان برسم وینام است.

« گفتیم که برسم گرفتن پیش از غذا در عهد ساسانیان رسم بوده است.

(بقیه پاورقی در صفحه ۸۲)

موهوم دیگر خبری است بلکه اندیشه های نیش دار و کنایات بسیاری در تم ناسپاسی و حق ناشناسی و کذب و سالوس در آنجا دیده میشود ... « مانند کسی که فتح نمایانی کرده است شما بخود می نازید و غرّه شده اید که دکتر هاید (۱) زبانهای قدیم ایران را نمیدانست اما خود شما چیز تازه ای نمیگوئید ... دکتر هاید را سرزنش میکنید که نمیدانسته است پنج گاه بمعنای پنج قسمت روز است یا چرا لفظ tou را بجای ton استعمال نموده است یا چرا توجه نداشته است که اهریمن مخفف لفظ خوش آهنگ انگر منیوش (۲) میباشد زیرا انگر به اهر و منیوش بهمن تبدیل یافته و اهریمن شده است . بدین منوال میتوان گفت لفظ دیابل diable هم که در لغت فرانسو بمعنای شیطان است در اصل همان انگر منیوش بوده است که انگر بدل به دی di و منیوش بدل به آبل able شده است . »

از اینجا به بعد سرویلیم جونز ترجمه انکتیل را موضوع تفریح قرار میدهد . باید گفت حتی اگر ترجمه بهتری هم تهیه شده بود تمسخر کردن آن کار دشواری نبود زیرا کتاب اوستا حاوی بسیاری مطالب

بقیه یاورقی از صفحه ۸۱

مکرراً در شاهنامه باین رسم برمیخوریم . از آن جمله است در ضیافت نیاطوس سفیر روم نزد خسرو پرویز وقتی که بندوی یکی از گماشتگان پادشاه پیش از غذا بامرسم داخل شده و شاه بدکر باج (باز) مشغول شد سفیر مذکور برآشفته ازسر خوان برخاست :

« پیامد نیاطوس ☉ با رومیان	نشستند با فیلسوفان به خوان
چو خسرو فرود آمد از تخت بار	ابا جامه روم گوهر نگار
خر امیدخندان و برخوان نشست	بشد تیز بندوی و برسم بدست
جهاندار بگرفت باز مهان	بزمزم همی رای زد درنهان
نیاطوس کان دید انداخت نان	ز آشفتهگی باز پس شد زخوان
همی گفت باز و چلبیا بهم	ز قیصر بود بر مسیحا ستم . »

☉ این اسم باید Theodosius = Taïadus باشد .

است که مضحك و بی تناسب و عجیب و غریب و کبود کانه بنظر می آید .
و این معنی تاحدی در باره هر ملتی صادق است که بخواهد در ایام صباوت
و آغاز مراحل رشد خود اثری بوجود آورد . سرویلیم جونز دلائل خود
را بدین طریق خلاصه میکند :

« از دو حال خارج نیست یا زردشت فهم و شعور و حس مشترك
نداشته است یا کتابی که شما با او اسناد می دهید نوشته او نیست . اگر
فاقد شعور بوده است باید او را هم یکی از افراد عادی از توده مردم دانست
و جای او در ظلمت فراموشی و طاق نسیان است . اگر زردشت این کتاب
را نوشته است انتشار کتاب بنام وی کمال بیشرمی است و شما با اظهار
این مطالب احمقانه یا نسبت بذوق و سلیقه جامعه اهانت روا داشته اید یا
خواسته اید با جا زدن این اکاذیب و اباطیل جامعه را فریب بدهید و بهر
صورت شما مستوجب نفرت جامعه می باشید . »

نامه سرویلیم جونز گرچه لطمه ای به پیروزی انکتیل دوپرون
وارد ساخت و از آن مهمتر و خطرتر آنکه دیده بصیرت عدمای از دانشمندان
و ادبا را نسبت باهمیت واقعی اکتشافات وی کور نمود ، لکن اکنون
فقط آن نامه از لحاظ تاریخ مورد توجه است .

مرور زمان درست بودن نظر انکتیل را بحد کمال ثابت

نموده است بنحوی که هیچ قاضی صلاحیت داری اکنون

منکر شایستگی کتاب وی نیست و دست منتقم روزگار

**انتقام
روزگار**

انتقام انکتیل را از سرویلیم جونز گرفته است . کسی که تاب و توان تحمل
اوستا را نداشت مقدر چنین بود که در برابر دساتیر بزانو در آید . کسی
که پشه را نمیتوانست فرو دهد شتر را بلعید .

مادر دهر هرگز کتابی مزور و مجعول بوقاحت دساتیر نیاورده

است . سرویلیم جونز اصل این کتاب چرند را در واقع ندیده بود ، زیرا

نسخه خطی منحصر بفرد آن را ملاکوس در حدود سال ۱۷۷۳ میلادی